

داستان زنان در زهدان سکوت

2 شهریور 1402

اسدالله امرایی

«مادر هوشیار بود در آن همه فراموشی، می‌دانست تا آواز سر ندهد، قرار نمی‌گیرد. نگاهی که بخواهی نخواهی بدزدی‌اش هوشیارتر می‌شود، شکار می‌کند هر آنچه نباید ببیند و درست نوکر حواس پنجگانه‌ات می‌شود، گوش به فرمان چیزی که از آن فرار می‌کنی، در آن خنکای دلچسب تابستان موهای روی پوستت را سیخ می‌کند، اندامت را می‌لرزاند، حتی به دهانت هم کار دارد، مثل زهرمار تلخ تلخش می‌کند و هر چه بخواهد توی گوش‌هاش زمزمه می‌کند، اصلاً سوت می‌کشد توی گوش‌هاش و بدتر از همه اختیار مشامت را از تو می‌گیرد ناگهان بوی تیزاب مغزت را پر می‌کند، بوی تیزابی که سال‌های سال بود تا عمق زمین فرو رفته بود، ولی جابخوش کرده بود توی دماغ مادر...»

رمان زهدان سکوت نوشته مهری بهرامی در انتشارات هیلا منتشر و راهی بازار نشر شده است.

مهری بهرامی کار خود را با داستان کوتاه آغاز کرد و چند داستان کوتاه درخشان دارد. پیش‌تر مجموعه داستان «چه کسی گفت عاشقی از یادت می‌رود؟» در انتشارات هزاره ققنوس منتشر شده بود و رمان «بیرون از گذشته، میان ایوان» در انتشارات نیلوفر منتشر شد. این نویسنده ساکن اصفهان و مشغول به تدریس تحلیل فیلم و سینماست.

از مهری بهرامی پیش‌تر مجموعه داستان «چه کسی گفت عاشقی از یادت می‌رود؟» و دو رمان و چشم‌هایش کهربایی بود و بیرون از گذشته، میان ایوان منتشر شده بود. زهدان سکوت رمان جدید این داستان‌نویس است. بهرامی در آثارش نشان داده که جنس داستان را می‌شناسد و نثر با چفت‌وبستی دارد. از دنیای زنان نوشته و نگاه زنانه در نوشته‌هایش حاکم است هر چند خودش معتقد است ادبیات نویسنده ربطی به جنسیتش ندارد.

«جهان از پشت در اتاق همه این چیزها را می‌دید. حتی لبخند هم به لبش می‌نشست، اما به روی خودش نمی‌آورد. حواسش را هم جمع‌تر می‌کرد. کشیک می‌داد تا کسی نبیند این خوشحالی عاطفه را. عروسک‌های دوباره راه افتاده بودند و عاطفه را هم خوشحال کرده بودند. دلش می‌خواست شادی عاطفه دوام بیاورد، حتی اگر محصور در همین چهاردیواری اتاق باشد. اما قرار نبود شادی عاطفه دوام بیاورد. دو ماه از طلاق نگذشته بود که پیغام‌ها شروع شد. پسرعمو مثل مار زخم‌خورده شده بود. خواست رجوع کند به عاطفه، اما جواب نه شنید. یاغی‌وار متوسل شد به تهدید کردن خانواده عمو. پیغام فرستاد که کینه عمو را به دل می‌گیرد همه عمر و خدا هم به خودش و هم به پسرعموها رحم کند. عمه‌ها دوباره پادرمیانی کردند و گفتند برای‌شان بچه برادر با بچه برادر فرقی ندارد و نگران برادران عاطفه هستند. چند تا از بزرگ‌ترهای فامیل را واسطه کردند. راه افتادند و آمدند به اتاق جهان و هی گفتند که بوی خون می‌آید از این کار. دیگر ورد زبان همه شده بود که بی‌عقلمی جهان و شوهرش جوان‌ها

را به جان هم انداخته.»